

## مروری اجمالی بر دیدگاه‌های عرفانی مولانا جلال‌الدین رومی

دکتر علی قل اف\*

جلال‌الدین رومی، شاعر و صوفی برجسته، در بلخ متولد شد و در شهر قونیة ترکیه وفات کرد. میراث علمی و ادبی و فلسفی او مورد علاقهٔ ازبک‌ها نیز هست. مخصوصاً پس از استقلال ازبکستان، توجه به آثار این شاعر و عارف بزرگ افزایش یافته است. برای مثال کتابی با عنوان «برای پریدن، بال ندارم ولی پرواز می‌کنم» در سال ۱۹۹۴م. و کتاب‌هایی چون «فیه مافیه» در سال ۱۹۹۷، کتاب «دفتر عشق» در سال ۲۰۰۰ و دورهٔ شش جلدی «مثنوی معنوی» در سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ از زبان فارسی به زبان ازبکی ترجمه و چاپ شده است. علاوه بر این، چندین رساله و مقالهٔ علمی و ادبی نیز دربارهٔ افکار مولانا منتشر شده است. انتشار این آثار، دال بر اثبات این ادعاست که توجه به مولوی در کشور ما، ازبکستان، روز به روز بیشتر می‌شود.

مولوی با اندیشه‌های گسترده‌اش، در حقیقت نحلهٔ تصوف را غنی ساخت. او با کتاب‌های «مکاتیب»، «فیه مافیة» و به ویژه «مثنوی معنوی»، افکار بلند فلسفی و عرفانی خویش را عرضه کرد. مولانا الهام‌بخش طریقت «مولویه» است و هدف اصلی این طریقت «تحصیل عشق الهی» است. او می‌گوید: راه پیغمبر ما، محمد(ص)، راه عشق است. اگر عشق نداری، مرده‌ای بیش نیستی! صرف نظر از اینکه اساس این طریقت با طریقت‌های کبرویه و نقشبندیه و یسویه یکی است، میان آنها تفاوت اندکی وجود دارد.

اساس طریقت مولویه، «عشق و سماع» است. سماع، رقصی همراه با سرود و آهنگ است. در سماع دوازده تن از صوفیان به شکل دایره گرد هم می‌آیند. آنگاه پس از درود و صلوات بر پیغمبر اسلام و مولانا، زمزمه آغاز می‌کنند و از سمت شرق به غرب همچون عقربهٔ ساعت چرخ می‌خورند. صوفیان دست چپ خود را باز می‌کنند و دست راست خود را پایین می‌اندازند و با سرعتی ملایم حرکت دَوْرانی خود را بدون خستگی و کوچکترین لغزش و اشتباهی انجام می‌دهند. جلال‌الدین رومی دربارهٔ «سماع» چنین می‌گوید: «در شما آرزوی یکی شدن با محبت الهی وجود دارد. از این جهت، سماع غذای عاشقان و باعث صفای روح است».

مولانا در آثار خود دربارهٔ طرز زندگی انسان و عشق الهی حرف می‌زند. او در مثنوی، خداوند و خلیفهٔ او در زمین - یعنی انسان - را ستایش می‌کند. در کتاب مثنوی، وظایف انسان بر روی زمین، با آیات قرآن و احادیث شریف مشخص شده است. در اشعار مولانا، انسان برترین آفریدهٔ خداست. به نظر ما تفاوت او با شیوخ دیگر آن است که انسان را به تنهایی و خلوت توصیه نمی‌کند، بلکه راه سعادت جمعی را به وی پیشنهاد می‌کند.

آثار مولوی از نظر هنر شاعری بسیار عمیق و تأثیرگذار است. به عقیدهٔ شاعر، طبیعت دائماً در حرکت و تغییر است. در اشعار مولوی تفکر و مایه‌ای دیالکتیکی وجود دارد و تقریباً از همین روست که متفکران امروزی، از میان شاعران کلاسیک، به وی توجه ویژه‌ای دارند. در آثار ادبی مولانا، تمام پدیده‌های طبیعی با رقابت رشد می‌کنند؛ در واقع تضاد، عامل پیشرفت کائنات است. بین دوستی و دشمنی، عدالت و بی‌عدالتی، دانایی و

نادانی، خوبی و بدی، راستی و دروغ و حق و باطل و... همیشه مبارزه‌ای وجود دارد تا سیر رو به کمال هستی متوقف نشود. از دیدگاه مولانا، خوبی و بدی در کنار هم زبینه و به هم وابسته‌اند. گاهی از بدی، خوبی می‌روید و گاهی از خوبی، بدی.

در کتاب مثنوی، به مسأله «نفس» توجه زیادی شده است. به طور معمول، در تصوف پیروی از نفس ممنوع است و کسی که می‌خواهد به مرتبه «انسان کامل» برسد، باید همواره مراقب نفس خود باشد. بنیانگذار طریقت خواجگان، «عبدالخالق غجدوانی»، در این باره چنین می‌گوید: «نفس خود را محافظت کن... او شتر توست که سوار می‌شوی!» مولانا نیز به صوفیان سفارش می‌کند که نفس خویش را از بدی باز دارند، با تمایلات سرکش نفس مبارزه کنند، از شهوت و طمعکاری دور باشند تا پاک و مطهر بمانند. او میل به خواهش‌های نفسانی را علت بزرگ بدبختی انسان قلمداد می‌کند و به همین خاطر با زبان شعر، همواره بر نفس بدخواه حمله می‌برد.

مولوی، چه در مثنوی و چه در دیوان کبیر، همواره کسب علم و هنر را تشویق و تبلیغ می‌کند. از دیدگاه او علم و هنر مرغی است با دو بال نیرومند، ولی شبهه و گمان، همچون مرغی تک بال است؛ بنابراین، پرواز با شبهه و گمان، ممکن نیست. صاحب شک و شبهه، با یک بال بیش از دو قدم نمی‌تواند پرواز کند. تنها صاحب علم و دانش، مثل مرغی که دو بال دارد، قادر به پروازهای دور و بلند است (نک. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۱۳۶). او در صحبت از علم، هم به علوم ظاهری و هم به علوم باطنی نظر دارد. علوم ظاهری نیازمند استدلال و برهان است، ولی استدلال همیشه قابل اتکا و استفاده نیست؛ چرا که:

پای استدلالیان چوبین بود      پای چوبین، سخت بی‌تمکین بود

فقط علمی که از قلب و حالات روحی «انسان کامل» سرچشمه می‌گیرد، قابلیت درک حقیقت الهی را دارد. عارف باید از قیل و قال و دلیل و استدلال بگذرد. تا به مقام «حال» برسد و به درک اسرار الهی توفیق یابد:

دفتر صوفی سواد و حرف نیست      جز دل اسپید همچون برف نیست

نظام فکری، عرفانی و فلسفی مولوی در شاهکار ادبی بی‌نظیر جهانی‌اش، مثنوی، بسیار منسجم است. اندیشه‌ها و آرای او، با آن طرز تفکر و جهان‌بینی اسلامی و عرفانی از زمان‌های گذشته تاکنون جایگاه ویژه خود را حفظ کرده است. جهان‌بینی فلسفی مولوی، جهان‌بینی بشر دوستانه و انسان‌گراست. کانون افکار و آرای او «انسان» است و در آثارش مشکلات باطنی او را تبیین و تفسیر می‌کند. اگر جوامع اسلامی و فراتر از آن، جامعه جهانی، همدل و همسو با مولوی بود، شاید جهان امروز شکلی دیگر گونه و زیباتر داشت و انسان‌ها، از هر نژاد و ملت و دین و مذهب و مشرب، دوست و برادر هم بودند.

